



علوم انسانی و ما

بیشتر معلومات و مطالبی که امروز در دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها تدریس و تحقیق می‌شود، از جهان غرب آمده است،

رضا داوری اردکانی

بیشتر معلومات و مطالبی که امروز در دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها تدریس و تحقیق می‌شود، از جهان غرب آمده است، حال آن که ما صاحب علم بوده‌ایم و حتی به پدید آمدن علم و قوام رنسانس اروپایی کمک کرده‌ایم؛ اما علم رسمی زمان ما که علم تکنولوژیک اعم از انسانی، ریاضی و طبیعی است، علم جهان متجدد بوده و با این جهان تناسب دارد.

هنگامی که علوم انسانی به ایران آمد، با زمینه‌های علمی و فکری ما بیگانه بود و هیچ جا و معنایی نداشت، ولی به هر حال، علمی بود که در جهان متجدد پدید آمده بود. این علم جغرافیا نمی‌شناخت، بلکه جهانی بود و به همه جا می‌رفت. علم جدید مثل تجدد در خود نیروی گسترش دهنده‌ای داشت و بنابراین در برابر آن مقاومت وجهی نداشت. البته اقتباس درست علم با نقد صورت می‌گیرد و در این صورت، اقتباس آن نه تنها عیب نیست، بلکه هر چه باشد، مایه شرف است. مهم این است که دانشجو بداند چه می‌آموزد و برای چه می‌آموزد.

علوم ریاضی و فیزیک و فنی ... را که جهانی‌ترند، در همه جا با کوشش می‌توان آموخت و پژوهش‌های آن می‌تواند کم و بیش یکسان باشد، اما علوم انسانی در عین جهانی بودن، در هر جا، صورتی خاص دارد و کار آن، با آموختن آرا و نظریه‌های اقتصاد و روانشناسی و ... پایان نمی‌یابد، بلکه این علوم را نخست با نقد باید آموخت و سپس از آن پژوهش کرد؛ پژوهش در جامعه‌شناسی و اقتصاد و ... نه صرف آموزش آنها، می‌تواند در تحولات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی یاریگر باشد.

هنگامی که علوم انسانی و به طور کل علم جدید به کشور ما آمد، با نظر انتقادی به استقبال آنها نرفتیم و البته نمی‌توانستیم برویم. در زمان محمدشاه یا ناصرالدین شاه، ما چگونه می‌توانستیم در مطالب روانشناسی یا اقتصادی و جمعیت‌شناسی چون و چرا کنیم؟ زیرا ما اصلاً به این مطالب نیاز نداشتیم. نیاز به علوم انسانی وقتی پیدا می‌شود که بخواهیم زندگی خود را تغییر دهیم و در ساختن آینده مشارکت کنیم.

در سال‌های اخیر، برخی از فضلا و دانشمندان، علوم انسانی را غربی و بیگانه با مبانی فرهنگی دانسته‌اند. این قبیل سخنان هرچند بیشتر کلی و کمتر عالمانه بوده، دست‌کم یک اثر خوب داشته و آن، توجه به وضع علوم انسانی است که نشانه آن، تشکیل همین مجلس گرامی برای بحث در علوم انسانی است.

هر عالمی نظم خاص خود را دارد؛ عالم مدرن، نظم «کانتی» دارد. مطلب این نیست که نظر کانت درست یا حق است، بلکه در این عالم معنا، علم و شأن آن در عالم و ملاک و موازین اعتبارش تغییر کرده و اکنون همه مردم جهان با فهم جهانی آورده مدرنیته، مسائل را درک می‌کنند و نه با فهم دویست یا سیصد سال پیش. فلسفه جدید با طرح مسأله خودآگاهی و فهم، مظهر فهم جهان متجدد شده است؛ این فهم مطلق نیست، ولی با جهان تکنیکی مدرن تناسب دارد و در سراسر زمین رواج یافته است.

همه علوم تاریخی هستند

در این باره یادآور می‌شویم، علوم انسانی به تاریخ تجدد تعلق دارد. در گذشته، ما صاحب علم و دانش بزرگی بودیم و در بعضی مسائل که اکنون به حوزه علوم انسانی تعلق دارد، تحقیقات بزرگی - برای نمونه، در زبان و ادب و دین - انجام داده‌ایم.

اما علوم انسانی پدید آمده در دو قرن اخیر علوم تاریخی است و برای حل بحران‌های جهان جدید و مسائل تجدد پدید آمده است. نیاز ما به این علوم هم فرع نسبتی است که با جهان تجدد داریم. ما هم ناگزیر مسائل اقتصادی و اجتماعی و آموزشی و فرهنگی خود را باید کم و بیش با این علوم حل کنیم و چون دوران جهانی شدن دوره هجوم یکباره مشکلات است، نیاز به علوم انسانی و پژوهش‌های اجتماعی بیشتر می‌شود.

به این نکته هم توجه کنیم که جهانی شدن، به اجبار به توسعه نمی‌رسد، بلکه موجب می‌شود، مصرف جهانی شده و همه در میل مصرف مساوی شوند و فکر و میل تساوی در مصرف همه جا را بگیرد؛ اما اینکه گفته می‌شود، ما این جهان و علوم انسانی‌اش را نمی‌خواهیم، حرفی است، چرا که هر کس یا هر قوم می‌تواند و حق دارد که بگوید کدام علم و عالم را می‌خواهد یا نمی‌خواهد، به شرط اینکه بداند تغییر نظام علم و عالم به دلخواه صورت نمی‌گیرد، بلکه موقوف به تفکر و اراده به دانستن و دانش و تحقیق است.

بهتر است در کار علوم انسانی، به جای نفی و اثبات کلی به نقد این علوم و طرح مسائل خود بیندیشیم. در این صورت علوم انسانی متحول می‌شود.

علوم انسانی با تحوّل بزرگ سیاسی - اجتماعی، ملازم با بحران در اواخر قرن 18 و اوایل قرن 19 پدید آمد؛ حال اینکه تا چه اندازه بحران‌ها درک و حل شد، چیز دیگری است.

تاریخ جدید با بحران‌ها و تعارض‌ها آغاز شده است و این تعارض‌ها پایان ندارد. به این جهت، علوم انسانی و اجتماعی هم به سرعت متحول می‌شود. گاه در کشور ما می‌گویند، این علوم انسانی مبنای دینی ندارد. این سخن درست است، ولی مگر فیزیک و بیولوژی مبنای دینی دارد؟ مگر گالیله و نیوتن، فیزیک را بر مبنای دین بنا کردند؟ نیوتن عالم علم الهی هم بود، اما فیزیک نیوتن بر پایه دین بنیان نشد. اگر مقصود این است که «؛عالم اسلامی و دینی به طور کلی، علم خاص و متناسب خود را می‌طلبد»، این سخن عمیق و درستی است؛ پس باید به عالم دینی اندیشید و اگر چنین عالمی بنیاد و در آن به علوم انسانی نیاز شد، مسلماً این علوم، جان و روح دینی پیدا می‌کند.

من منتقد علوم انسانی هستم، ولی منتقد علوم انسانی، این علوم را نفی نمی‌کند. در این سال‌ها، تعبیر بومی‌سازی بر سر زبان‌ها افتاده است. باید در مفهوم بومی‌سازی تأمل کرد. اگر ما بتوانیم مسائل جامعه خود را طرح کنیم و دردها و مشکلات جامعه خود را به آزمایش جان دریابیم، با پرسش روبه‌رو می‌شویم و هنگامی که این گونه شد، به طلب برمی‌خیزیم و دیگر نیاز به تشویق و ایجاد انگیزه هم نیست؛ حتی شاید امکانات نیز خود به خود فراهم شود.

بنابراین، باید به جای مخالفت با علوم انسانی، آن علوم را نقد کرد. کاش اساتید علوم انسانی در این زمینه فعال‌تر بودند. اگر آنها در بحث کنونی وضع و شرایط علوم انسانی وارد شوند، گام مهمی در تحول علوم انسانی برداشته می‌شود.

علوم انسانی دانشی نیست که آنها را بیاموزند و به آموختنش دلخوش باشند، بلکه علوم انسانی برای حل مسائل و رفع بحران‌ها پدید آمده است. اگر ما علوم انسانی نداشته باشیم، نمی‌توانیم برنامه توسعه داشته باشیم و چه بسا که برای حل مسائل هر روز کشور به دردسر بیفتیم.

بنابراین، نباید پنداشت که این علوم، مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها برای حل مسائل اجتماعی است. با این علوم همه مسائل در هیچ جا حل نمی‌شود، ولی به هر روی، اگر باشد از کارسازی آن کم و بیش می‌توان بهره برد.

مختصر بگوییم، علوم انسانی به ویژه در جهان رو به توسعه، زمینه‌ساز است و اگر این زمینه‌سازی نباشد، کارها دشوارتر می‌شود.